



نقد رمان «رضایرثیسی»

«قطار پنجاه و هفت»؛

ضرورت تغییر ریل

ابراهیم زاده گرچی

- قطار پنجاه و هفت

- نویسنده: رضایرثیسی

- چاپ اول: ۱۳۸۶

- شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

- ناشر: شرکت انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)

«قطار پنجاه و هفت» رمانی است در ۵۶۶ صفحه به قیمت ۶۳۰۰ تومان و راوی دو برهه زمانی: الف- دوران مبارزه با رژیم منفور پهلوی. ب- سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی.

داستان از حمله نیروهای امنیتی رژیم شاه به یک خانه تیمی نیروهای مبارز و دستگیری ساکنان جوان آن آغاز می‌شود. در این خانه تیمی، یک گروه مارکسیستی (چپگرا) اقامت دارند. «قامت» دانشجو و رهبر گروه است. همین فرد به یکی از شخصیت‌های محوری رمان رثیسی بدل می‌شود. وی به زندان منتقل شده، تحت شکنجه‌های سخت قرار می‌گیرد. سرانجام در دادگاه نظامی فرمایشی به مرگ محکوم می‌شود. اما به دلیل سازشکاری و مصالحه از مرگ و اعدام نجات می‌یابد و به عنوان خبرچین، آلت فعل عوامل امنیتی رژیم می‌گردد. در بندی که دوران محکومیت را طی می‌کند، به دلیل انتقال اطلاعات، مورد سوءظن مبارزان قرار می‌گیرد و حتی تهدید به مرگ می‌شود. یکی از هم‌بندان قامت، مبارزی مسلمان به نام «خیال» است. با اوج‌گیری انقلاب، زندانیان سیاسی از حمله «قامت» و «خیال» هم‌آزاد می‌شوند و در بیرون زندان، هر کدام پی منویات خود می‌روند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، بار دیگر تقابل قامت و خیال که در دو سو قرار گرفته‌اند، آغاز می‌شود. خیال، عضو نهادی انقلابی و طرفدار نظام جدید است. قامت عضو رهبری یک گروه چپگرا است که با سیاست‌های نظام انقلابی هم‌ملی ندارد تا حدی که بین این دو نهاد درگیری رخ می‌دهد. قامت دستگیر و به زندان می‌افتد. سرانجام بار دیگر تن به سازش می‌دهد و به اصطلاح «توبه» می‌کند. اما خیال، نمی‌تواند رویکرد جدید قامت را بپذیرد و آن را فرصت طلبانه می‌داند. ضمن این که خیال با خشونت‌های برخی از اعضای نهاد انقلابی که وی با آنها همکاری دارد، گله‌مند است و این نوع رفتار را با هدف انقلاب اسلامی همخوان نمی‌بیند. وی پس از تروری که از آن جان سالم به در می‌برد و دوستان قامت در این ترورد دست دارند، به سبب عدم سنخیت فکری اجرایی از آن نهاد کناره می‌گیرد. به نشریه‌ای می‌پیوندد که یکی از هم‌زمان وی در آن نهاد انقلابی منتشر می‌کند. مدیر نشریه که فرد بانفوذی است، تحت تأثیر قامت قرار می‌گیرد لذا قامت را به عنوان عضو تحریریه معرفی می‌کند اما خیال مخالف سرسخت این کار است تا آن که مدیر نشریه، «قامت» ثواب رایبه «خیال» ترجیح می‌دهد. سرانجام خیال، ناچار می‌شود، خانواده را در تهران بگذارد و خود راهی روستای زادگاهش بشود تا به شغل اصلی اش معلمی بپردازد و در همان حال در زمین موروثی کشاورزی کند.

رمان به جز این محور اصلی، محورهای فرعی هم دارد که بیشتر به «قامت» مربوط می‌شود تا خیال، مثل کشتن «قامت» رئیس دادگاه نظامی دوران شاه را پس از انقلاب. پیگیری دختر این فرد، قاتلان پدر را و کشتن دوست دختر قامت را که در قتل پدرش با قامت همکاری دارد و...

«لذت جویی» یکی از نظریات مطرح در حوزه هنر از جمله حوزه ادبیات است. می‌گویند خواننده، داستان می‌خواند تا از آن لذت ببرد.

اکنون موضوع موافقت یا مخالفت با این نظریه برای ما مطرح نیست. اما «لذت جویی» در این عرصه، راه می‌برد به نظریه عامتر «مذهب اصالت لذت» hedonism که تاریخ دیرین دارد.

همواره به یاد داشته باشیم در بطن این نظریه، واقعیتی نهفته است که باید بدان توجه داشت. لزوم توجه دقیق بدان وقتی آشکارتر می‌شود که به جهان روایت و نقلی و قصه‌گویی مادر بزرگ‌ها و مادران برای اهل خانه از جمله کوچکترها انگشت بگذاریم. یکی از ابعاد اساسی قصه‌گویی، انتقال حسن لذت بردن به مخاطب است تا حدی که وی را به جهان دیگر می‌برد و این انتقال در کودکان و کوچکتها به دنیای خواب تحقق می‌یابد.

اما پرسش این است که چه وقت آدمی لذت می‌برد؟ حس «لذت جویی» وقتی در آدمی به وجود می‌آید که از سخنی، نوشته‌ای، نقاشی‌ای، اتفاقی، گفتگویی، حتی مجادله‌ای، مبارزه‌ای و موافقت و مخالفتی اقماع شود و در درون خویش «رضایت خاطری» احساس کند.

«رضایت خاطر» و به عبارت دیگر «رضایت قلبی» همیشه و در هر وضعیتی پدید نمی‌آید. باید شرط‌هایی جمع باشد و معیارهایی در کنار یکدیگر قرار گیرند و نقشه و طرحی بسازند تا مخاطب (به طور عام) آن را با سازوکار روحی خویش بسامان بیابد و طبق سطح آگاهی و دانش خود، منطبق موجود در آن را قابل دفاع بداند. البته هر چه آگاهی‌ها عمیق‌تر و اطلاعات نزد افراد وسیع‌تر باشد و شخص آگاهی و اطلاعات خود را با هدف خاص دنبال و مقصد و مقصودی برای آن تعیین کند، وقتی از چیزی لذت می‌برد و احساس آرامش و شور درونی می‌کند که در یابد آن رویداد، حداقل قدمی به وی مدد رسانده تا به هدف خود نزدیکتر شود. لذا نظریه «التذاد» یا «لذت جویی» با این برداشت- نه همسنگ بودن با مذهب اصالت لذت- می‌تواند مخاطب یک اثر ادبی را برای داوری در باب آن یاریگر باشد و به ترتیب کار خواننده- منتقد را آسان‌تر کند و در نهایت منتقد را زودتر به مقصد تصمیم‌سازی برساند. گرچه منتقد نیز خواننده و مخاطب است؛ اما وی از ابتدا اثر را از چند زاویه می‌نگرد و تلاش می‌ورزد چهارچوب کار نویسنده را با معیارهای عام و شاخص‌های ویژه بسنجد. منتقد هم به سطح و سطوح نمایان اثر دقت دارد

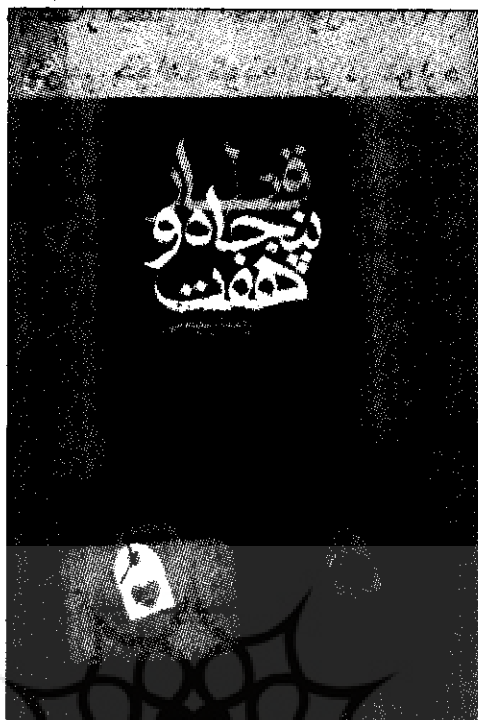
بوی عرق پا و تن، اذیتش می‌کند شیشه را پایین می‌کشد و دست چپش را در هوا تکان می‌دهد تا هوا عوض شود... از خم کوچک سوم که می‌گذرد، ساختمان آجر سه سانی و کم ارتفاعی جلوی چشمش ظاهر می‌شود، پیش می‌رود و مقابل در می‌ایستد. روی زنگ نوشته اند خراب است. آرمیتا در می‌زند، کسی جواب نمی‌دهد. به ساعت نگاه می‌کند، یازده و نیم است. باز هم در می‌زند. لحظه آخر وقتی ناامیدانه قصد برگشتن دارد، یکی شتابان در را باز می‌کند. صدای تلق تلق دمپایی‌ای را می‌شنود، پسر جوانی است با موهای نم‌دار و تی شرت قرمز... پسر در آستانه در می‌ایستد!! (۲۳۵)

- «مرد معتاد همان لحظه چرتش پاره می‌شود، به یک دقیقه نمی‌کشد، از نو خوابش می‌برد و دوباره موضوع را تکرار می‌کند. دو مسافر دیگر جوان اند و پرشور. عقبی هوادار دولت است و جلویی طرفدار گروه‌های مبارز مدعی دموکراسی و آزادی. آنها چنان جدی و طلبکارانه درباره مسائل سیاسی با هم جر و بحث می‌کنند که انگار نمایندگان برگزیده و تام‌الاختیار طرف‌های رقیب اند. جلویی می‌گوید... عقبی می‌گوید... جلویی می‌گوید... عقبی می‌گوید... (تکرار چندین باره)» (۲۵۱)

- «... اعضای دولت موقت معرفی شده‌اند، اما حرفشان برو نیست. شهر در دست گروه‌ها و شبه‌نظامیانی اداره می‌شود که هر یک تابع مقام و مقررات خاصی هستند. افراط در نافرمانی و شور و شوق آزادی سبب هرج و مرج شده است. اوضاع به کلافی سردرگم می‌ماند که کمتر کسی از پس آن برمی‌آید. اعضای گروه‌ها جوانانی بی‌مهابا و پرشورند که بی‌نظمی از سر و روی شان می‌بارد...» (۱۴۷)

- «شاه گفته است مخالفان دستگاه یا باید به زندان بروند یا از کشور خارج شوند. دانشجویان از این سخنان به شدت عصبانی می‌شوند. آن‌ها اول در و دیوار دانشگاه را پراز اعلامیه‌های رنگارنگ می‌کنند و بعد با حاضر نشدن سر کلاس باعث به هم خوردن نظم دانشگاهی می‌شوند. باز هم نیروهای امنیتی و ارتش به دانشگاه حمله می‌کنند. این بار اعتراض و زد و خورد چنان بیخ پیدا می‌کند که حتی دانش‌آموزان مدارس و مردم هم به حمایت از دانشجویان می‌ریزند داخل خیابان و بی‌پروا با سربازان شاه گلاویز می‌شوند.» (۹۴)

نقل این جمله‌ها با دو هدف صورت گرفت؛ یکم: نشان می‌دهد داستان را راوی کل (راوی همه



و هم به بود و نبود لایه‌های درونی توجه نشان می‌دهد. به هر حال منتقد هم باید از اثری لذت ببرد و اثر حس لازم را بروی بگذارد. اگر این ویژگی در نوشته داستانی- به ویژه در داستان‌های کم‌عمق و بدون لایه درونی- مشاهده نشود، خواندن مکتوبی تحت عنوان «داستان»، آوار مصیبت بر مخاطب خواهد بود.

عموم خوانندگان، چقدر خوشبخت اند که می‌توانند اثری را از هر جا که بدان‌ها لذت نبخشند یا ساخت و ساز آن را با مذاق خود سازگار نیابند، کنار بگذارند اما خواننده- منتقد و به ویژه منتقد، باید تا نهایت این شوکران را «نیش جان» کند. نهایت کلام آن که مدافعان اصالت بخشی به محتوا نیز نباید به اصل «لذت بردن» و «التذاد» بی‌توجه باشند. ایجاد تعادل در فرم و محتوا، به کار گرفتن فرم متناسب با محتوا و ریختن محتوا در ظرف خوش ساخت و تمییز، کار راحتی نیست.

زبان و فضا

- «آرمیتا حرفی نمی‌زند. سیگار بدبوی راننده،

چیزدان) پیش می برد. دوم: منتخب‌هایی است تا نشان دهیم راوی کل؛ زبان روایی اش چه نسبتی با روایت داستانی دارد. نیز مشتی است نمونه خروار از وضعیت اشرف راوی کل (نویسنده) به زبان فارسی، اما هدف سومی نیز می تواند در نقل این جمله‌ها روشنگر باشد؛ جمله‌های نمونه، معرف گزارش و فضا سازی روزنامه نگار (ژورنالیست) تازه کار و در حال تمرین است. متأسفانه دبیر بخش یا سردبیر یا مدیرمسئول، کاربرد نه دیده و نه داده به کسی آن را ویرایش صوری و محتوایی بکند تا دستکم اصل «لذت بردن» و «التذاد از متن» حاصل شود. به همین دلیل «درون مایه» و به تبع آن شخصیت‌ها با این زبان در هم آمیزی استوار و محکم ندارند. و طرح «پیرنگ» داستان، سطوح لرزان بدون پایه را می ماند و در نتیجه گرچه نویسنده «در این رمان، هدف (ش) کشف و شرح تاریخ نیست. کلیه نام‌ها و نشان‌ها اتفاقی است.» اما با عنوان رمان «قطار پنج و هفت» چه باید بکنیم؟ آیا این قطار از سرزمین و بستر تاریخی آن به ویژه از نقطه عطف انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نمی گذرد؟ که می گذرد!

«قطار پنجاه و هفت» نوشته «رضارئسی» (چاپ اول: ۱۳۸۶) اگر می خواهد گونه ادبی در قواره رمان باشد، باید تجدیدنظر اساسی در عناصر آن به عمل آورد. زبانش را شفا بخشد کاری برای کلیت روایت خطی بدون جاذبه و حس گذاری آن بکند. «قطار پنجاه و هفت» نویسنده به عبارت روشن، قطار انقلاب (اسلامی) مایه تمام عناصر یک رمان را بالقوه می تواند، داشته باشد. اما مدیریت عوامل شکل دهنده داستان، یافتن قالب متناسب برای کنش‌ها و واکنش‌های عوامل دخیل، جست‌وجو برای در انداختن طرح به هنجار و استفاده از زاویه دیدی که به شخصیت‌ها امکان عمل داستانی عینی بدهد و از کمند چنین راوی همه چیزدانی که مخل حرکت و اقدام راحت و آزاد شخصیت‌هاست، و بین آنان و خواننده پرده حائلی می کشد و ارتباط مستقیم را سد می کند، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

یادآوری این نکته هم لازم به نظر می رسد. رمانی با حجم ۵۶۶ صفحه و یا حروف به نسبت ریزتر و فاصله سطرهای کمتر باید از درون مایه تفکری غنی برخوردار باشد. باید هر کدام از شخصیت‌های چنین داستانی - که به نوعی روایت کننده انقلابی عظیم است - را در روشنای اندیشه در عرصه عمل شناخت. البته تحقق چنین منویاتی اول به تسلط

بایگانی اطلاعات مرده می پیوندند.



سرانجام بر این نکته هم باید انگشت اشاره بگذاریم؛ ابرام نویسنده بر مته به خشخاش گذاشتن و اصرار برای شرح تمام جزئیات صحنه‌ها و وقایع نیز چوب تری است در لای چرخ کندر و رمان «قطار پنجاه و هفت» به این سبب که نویسنده (راوی) متأسفانه به دلیل نداشتن زبان داستانی جالفاخته و همطراز نبودن با راوی خوش زبان و تیزبین و نداشتن خلاقیت در واژه سازی متناسب با جزئیات، کاری جزء دراز دامن کردن جمله‌ها و به اصطلاح ادبا «حشو قبیح» نمی کند. اتفاقی بند (باراگراف) ابتدایی «فصل هجدهم» آمده است، بخوانیم:

«خیال در جا عقب گرد می کند و خرمگس را که مثل فانوم زوزه کشان دور اتاق می چرخد مورد هجوم قرار می دهد. سپس با اشاره انگشت او، مایع خاکستری چرب و گردمانندی از دهانه قوطی باریک و بلند حشره کش بیرون می پاشد و در فضای اطراف خرمگس پخش می شود. لحظاتی بعد خرمگس به سینه دیوار برخورد کرده و سقوط می کند. سپس گیج و گنگ، دور خودش تاب می خورد و آن از حرکت باز می ایستد. خیال آه کوتاهی می کشد. با این کار احساس می کند از شر یک مزاحم اعصاب خردکن مودی خلاص شده است. او از روی میز کارش تکه ای کاغذ بر می دارد و لاشه خرمگس را جمع کرده و آن را در سطل زباله گوشه اتاق می اندازد.» (۵۰۸)

سرانجام، این بنده با نظر «خیال»، شخصیت مورد توجه نویسنده (زاوی) موافقت ندارد که همیشه «نقادی در جامعه ما از عهده برآمدن و حریف شدن است، نه به معنای تبادل اندیشه و نظر و ارتقا بخشیدن به اثر. در نقد ادبی و هنری ما، نوک حمله منتقد، متوجه شخص نویسنده و خالق اثر به عنوان یک انسان سیاسی است.» (۵۰۸)

خوشبختانه نگارنده - حداقل - دچار چنین لغزشی نشده است. به واقع این نوشته کوتاه برای رمانی حجیم، می توانست دراز دامن تر باشد، اما نقد نمی تواند از حجم کم یا زیاد اثر ادبی پیروی کند بلکه از کیفیت و سطح و عمق محتوایی و فنی (تکنیکی) آن پیروی می کند و هیچ ارتباطی هم نوشته کنونی با نویسنده رمان - اعم از تفکر و رویکرد سیاسی و اجتماعی اش - ندارد. بنابراین قضاوت راوی در «قطار پنجاه و هفت» نقض می شود.

□ «قطار پنجاه و هفت» نوشته «رضارئسی» (چاپ اول: ۱۳۸۶) اگر می خواهد گونه ادبی در قواره رمان باشد، باید تجدیدنظر اساسی در عناصر آن به عمل آورد. زبانش را شفا بخشد کاری برای کلیت روایت خطی بدون جاذبه و حس گذاری آن بکند.

□ ابرام نویسنده بر مته به خشخاش گذاشتن و اصرار برای شرح تمام جزئیات صحنه‌ها و وقایع نیز چوب تری است در لای چرخ کندر و رمان «قطار پنجاه و هفت»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده و اشرف وی به افکار جریان‌های مطرح و شخصیت‌های دخیل باز می گردد و دو دیگر همان طور که گفته شد به مدیریت جریان کار. کافی نیست حتی در حوزه نظری به اندیشه‌ها و تفکرات افراد و گروه‌ها احاطه داشته باشیم، بلکه لازمه رمان نویسی در این حجم و با موضوع عظیم انقلاب (اسلامی) به سازوکارهای درونی ساختار داستانی باز می گردد که متأسفانه «قطار پنجاه و هفت» توانست با نیروی محرکه درست، مسافران خود را در ایستگاه‌های مشخصی سوار و پیاده کند، حتی «قامت» و «خیال» را که دو شخصیت مبارز از دو جریان فکری متضادند و پتانسیل به نسبت دگرگون ساز را در رمان دارند، در وضعیت کنونی نمی توانند مخاطبان را با خود همراه سازند. به این علت ساده که با پایان یافتن رمان و اتمام جمله آخر آن، این دو نیز در ذهن و روان و فکر خواننده به